

# آیا ترامپ به دنبال اشغال دوباره افغانستان و بگرام است؟

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در نشست خبری مشترک با «کر استارمر» نخست‌وزیر بریتانیا، اعلام کرد که می‌خواهد پایگاه هوایی بگرام در افغانستان را دوباره «باز پس گیرد». او دلیل این تصمیم را بارها قبلاً نیز مطرح کرده بود: «پایگاه بگرام تنها یک ساعت با جایی فاصله دارد که چین سلاح‌های هسته‌ای خود را می‌سازد.» چند روز بعد از آن، ترامپ در شبکه اجتماعی خود گام را فراتر گذاشت و تهدید کرد: «ما بگرام را پس خواهیم گرفت و اگر این پایگاه به سازندگان آن بازنگردد، اتفاق‌های بدی رخ خواهد داد.»

ترامپ پیش از این بارها از بگرام یاد کرده بود و مدعی شده بود که اگر در زمان خروج نیروهای آمریکایی او در قدرت می‌بود، هرگز اجازه نمی‌داد این پایگاه استراتژیک به دست چین بیفتد. اما این بار لحن و موضع‌گیری او بسیار تندتر از گذشته است؛ و به نظر می‌رسد این بار حرف‌هایش جدی است و او راهکارهای عملی‌تری برای نفوذ و سلطه بر افغانستان و بگرام را در سر می‌پروراند.

## بگرام؛ حلقه‌ی مهار چین و چشم و گوش آمریکا در قلب آسیا

سوال اساسی این است که چرا بگرام برای امپریالیسم آمریکا و به‌ویژه تیم ترامپ اهمیت پیدا کرده است؟ پاسخ ظاهراً روشن است: مهار چین و تنگ‌تر ساختن دایره‌ی محاصره از طریق کنترل مناطق مرزی غرب چین و آسیای میانه. قدرت‌گیری روزافزون چین (به خصوص رژه بزرگ نظامی اخیر در شهر شانگهای) کلیت طبقه حاکمه آمریکا را نسبت به آینده هژمونی جهانی این کشور نگران کرده است، اما تیم ترامپ به‌گونه‌ی خاص روی توقف و اخلال پروژه‌های چین تمرکز کرده است. در حالی که دولت بایدن در گذشته توجه خود را بیشتر به اروپا، خاورمیانه و شرق دور معطوف کرده بود.

در چهار سال گذشته، تیم بایدن با این محاسبه نیروهای آمریکایی را بیرون کردند که افغانستان دیگر اهمیت گذشته را ندارد و هزینه‌های جنگ بسیار سنگین است. همچنان آنان امیدوار بودند افغانستان پس از خروج نیروهای آمریکایی به کانون بحران و بی‌ثباتی برای قدرت‌های رقیب چون چین، روسیه و ایران بدل شود تا آتش این بحران و بی‌ثباتی دامنگیر آنان گردد.

اما اوضاع برخلاف انتظار آمریکا پیش رفت. کشورهای منطقه در هماهنگی نسبی با طالبان توانستند خلای قدرت پس از خروج آمریکا را مدیریت کنند. امروز افغانستان نه تنها در مدار نفوذ کشورهایی چون چین، روسیه و ایران قرار گرفته، بلکه به یک حلقه‌ی وصل و محور اتصال میان آنان مبدل شده است. دهلیز استراتژیک واخان در شمال شرق افغانستان می‌تواند در آینده افغانستان را مستقیماً به چین وصل کند و همزمان پیوند اقتصادی گسترده میان ایران و چین را نیز فراهم سازد.

خروج آمریکا از افغانستان مسیر زمینی غرب چین را از سلطه‌ی واشنگتن بیرون کرده و به پکن فرصت می‌دهد تا محاصره دریایی آمریکا را با راه‌های زمینی بیشتر در آینده جبران کند. بگرام در گذشته با سیستم ماهواره‌ای قادر بود مناطق وسیعی از غرب چین، جنوب روسیه، ایران، هند و آسیای میانه را پوشش دهد. این پایگاه همراه با پایگاه‌های قطر، بحرین و انجریک ترکیه یک مربع استراتژیک می‌ساخت که آمریکا را قادر به مانور نظامی و استخباراتی گسترده در یکی از حساس‌ترین نقاط جهان می‌کرد. حذف بگرام این توان را به شدت کاهش داده است.

از همه مهمتر این‌که برای ترامپ تاجر مسلک قابل قبول نیست که یکی از مجهزترین پایگاه‌های زیرساخت‌های که با پول آمریکا ساخته شده باشد و همزمان میلیاردها دالر تسلیحاتی به‌جامانده آمریکایی به مثابه نشانه‌ای شکست فضاقت‌بار امپریالیسم آمریکا در معرض دید جهانیان قرار گیرد. ترامپ می‌خواهد نشان دهد که توانایی «جبران این شکست» و احیای هیبت امپراتوری آمریکا را دارد.

نکته دیگر اینکه هم‌زمان، با گسترش سلاح‌های پیشرفته و نمایش قدرت نظامی چین — آن‌چنان که در رژه شانگهای دیده شد — ترامپ را به واکنش واداشته است. ترامپ می‌خواهد چین را از طریق افغانستان در موقعیت تهدید مستقیم قرار دهد و چین را مجبور به عکس‌العمل فرسایشی و پرهزینه وادار سازد؛ درست همان تاکتیکی که امریکا در اوکراین علیه روسیه به کار برد. با این حساب افغانستان می‌تواند یک بار دیگر به میدان «بازی بزرگ» میان قدرت‌های بزرگ جهان مبدل شود.

## گزینه‌های امپریالیسم امریکا برای تحقق اهدافش

همان‌گونه که گفته شد، برنامه نخست امریکا پس از خروج شتاب‌زده و شکست‌شان، ناامن کردن منطقه و ضربه زدن به رقاباتی مانند چین، روسیه و ایران بود. اما پلان دوم این بود که رابطه نسبی با طالبان را حفظ کند تا سطحی از نفوذ محدود خود را در افغانستان نگه دارد؛ وعده‌ای که رهبران طالبان در نشست قطر به هیأت مذاکره‌کننده امریکایی به رهبری خلیل زاده داده بود. با این حال این هدف دوم نیز محقق نشد. طالبان برخلاف انتظار امریکایی‌ها عمل کردند. هبت‌الله قدرت را به دست خود متمرکز ساخت و طالبان میانه‌رو را به حاشیه راند. این وضعیت رابطه طالبان با امریکا را هرچه بیشتر شکننده کرد و اکنون تیم ترامپ به این نتیجه رسیده است که سیاست مماشات طالبان را جسورتر می‌سازد. از این رو به نظر می‌رسد که تهدیدهای تازه ترامپ علیه طالبان، جدی است. ترامپ برای حفظ هژمونی و یا به اصلاح خودش «بازگردن قدرت به امریکا»، سیاست مماشات را نه تنها با طالبان بلکه با جمهوری اسلامی نیز کنار گذاشته است.

به نظر می‌رسد، طالبان هم این بار خطر را جدی گرفته‌اند. احتمال سفر وزیر دفاع طالبان به پکن و عدم واکنش تند و رسمی رهبران بلندپایه طالبان نشان از برخورد احتیاط‌آمیز آن‌ها دارند. تا اکنون جدی‌ترین موضوع را لوی درستیز طالبان قاری فصیح الدین فکرت داشته است. مقامات طالبان و از جمله وزارت خارجه این گروه، با لحن ملایم در بیانیه‌ی امریکا را از «تکرار اشتباه گذشته» برحذر داشته‌اند. در عمل اما، سطح تنش میان طالبان و امریکا و تهدید برای امارت شان وارد مرحله تازه‌ای شده است.

امپریالیسم امریکا برای تحقق اهدافش در افغانستان چند گزینه در نظر دارند. با وجود تهدیدهای زبانی در عمل اما نخستین و مهم‌ترین گزینه امپریالیسم امریکا ایجاد شکاف در رهبری طالبان و حذف ملا هبت‌الله و تقویت طالبان میانه‌رو چون ملا برادر، سراج‌الدین حقانی و ملا یعقوب که به تعامل با امریکا گرایش دارند. دومین گزینه امریکا، حمایت نظامی از مخالفان طالبان و کمک به نیروهای مسلح مخالف این گروه، همراه با حملات هوایی محدود بر مراکز نظامی طالبان، از جمله بگرام، برای فرسایش توان جنگی آنان است. گزینه سوم و حداقلی تداوم فشار اقتصادی، تحریم و مسدود ماندن دارایی‌های افغانستان، محدودیت‌های بانکی و تشویق پاکستان به اخراج مهاجرین به هدف ایجاد نارضایتی و بحران گسترده و وادار کردن طالبان به امتیازدهی بیشتر است.

یکی از بازی‌های کثیف ترامپ علیه طالبان استفاده ابزاری از مردم افغانستان است. ترامپ انتظار دارد که با استفاده از اعتراض مردم به دلیل فقر و بیکاری گسترده، و نیز کمک‌های استخباراتی پاکستان و بقایای رژیم گذشته، بتواند زمینه شکست و فروپاشی طالبان را فراهم کند و یا آن‌ها را به توافقی تحقیرآمیز بکشاند.

## افغانستان؛ میدان تصفیه حساب قدرت‌های بزرگ

همان‌گونه که در اواخر دهه هشتاد میلادی افغانستان به صحنه تصفیه حساب نهایی میان امپریالیسم امریکا و شوروی بدل شد، امروز، نیز این سرزمین می‌تواند بار دیگر به میدان رویارویی امپریالیسم چین و امریکا مبدل شود. ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت جهانی، سلطه جهانی امریکا را به تهدیدی جدی و بی‌سابقه روبه‌رو کرده است؛ تهدیدی که ترامپ و هیأت حاکمه امریکا را وارد یک رقابت بی‌پایان و خطرناک برای حفظ سلطه و هژمونی جهانی کرده است.

به هم خوردن توازن قوا جهان را وارد مرحله‌ای از تلاطمات بزرگ کرده است. جنگ‌ها و وحشتی که امروز سرمایه‌داری جهانی به خصوص آمریکا و روسیه در اوکراین و خاورمیانه به راه انداخته‌اند، ریشه در همین ساختار ضدانسانی نظام سرمایه‌داری دارد. ترامپ برای متوقف کردن چین، راهی جز تنگ‌تر کردن حلقه محاصره و کشاندن چین به یک جنگ فرایشی نمی‌بیند. اگر ترامپ کار نکند، چین به تدریج نفوذ اقتصادی و ژئوپولیتیک خود را - به خصوص در مناطقی که آمریکا از آن مجبور به عقب‌نشینی شده، مانند افغانستان - گسترش خواهد داد. از این رو «بازی بزرگ» تازه‌ای که آمریکا می‌کوشد علیه چین در افغانستان و خاورمیانه به پیش ببرد، می‌تواند به جای مهار چین به تضعیف بیشتر خود آمریکا منجر شود. همانطور که بیست سال اشغال افغانستان به فرسایش و تضعیف قدرت آمریکا انجامید، اشغال مجدد و بازگشت دوباره نیروهایی می‌تواند زمینه سقوط قدرت جهانی آمریکا را فراهم کند.

بلی، اگر امروز ترامپ از خروج چهار سال پیش آمریکا از افغانستان ابراز حسرت می‌کند، بعید نیست که چهار سال دیگر از این حسرت بسوزد که چرا بار دیگر به میدان خونین افغانستان بازگشت؛ میدان خونین که مرگی بسیاری از متجاوزان در آن خطه رقم خورده است. اما ترامپ نمی‌تواند دست روی دست بگذارد. این منطق امپریالیسم است یا نابود کن یا اینکه نابود می‌شوی.

ترامپ که در دوره نخست ریاست جمهوری‌اش بر کاهش جنگ افغانستان و خروج نیروهایی امریکایی تأکید داشت، اکنون با مشاهده رشد اقتصادی و نظامی چین و گسترش پروژه «کمربند و راه» به افغانستان، به این نتیجه رسیده است که عقب‌نشینی چهار سال پیش یک اشتباه بزرگ بوده است. او می‌خواهد سرمایه‌گذاری میلیاردی امریکا در بگرام - که توان نظارت همزمان بر چین، روسیه، ایران و هند را فراهم می‌کرد - دوباره احیا شود.

## جمع‌بندی

واپسین حرف‌ها و تهدیدهای ترامپ برای بازپس‌گیری بگرام تنها یک شعار انتخاباتی نیست، بلکه نشان دهنده پالیسی تازه امپریالیسم آمریکا در شرایطی است که هژمونی این قدرت از سوی چین به خطر بی‌سابقه روبرو شده است. احیای پایگاه‌های کلیدی در قلب آسیا - بگرام - به آمریکا امکان می‌دهد تا توان نظارت ماهواره‌ای و کنترل نظامی خود را بر کشورهای چین، روسیه، ایران و هند دوباره احیا کرده و پیوند جغرافیایی میان این قدرت‌های رقیب را برهم بزند. این بخشی از استراتژی، اعمال فشار بر طالبان برای کشاندن افغانستان به مدار سیاست آمریکا و دور ساختن آن از چین و دیگر مخالفان امریکاست. اما طالبان در این بازی بزرگ جهانی در موقعیتی شکننده قرار دارند. اختلافات داخلی، نارضایتی گسترده مردم، انزوای بین‌المللی و فروپاشی اقتصادی توان ایستادگی واقعی در برابر فشارهای ترامپ و امپریالیسم آمریکا را از آنان گرفته است. اگر به آمریکا امتیاز بدهند، مشروعیت خود را از دست می‌دهند و خطر فروپاشی داخلی بالا می‌رود؛ و اگر مقاومت کنند، خطر جنگ داخلی، سقوط و حتا تجزیه افغانستان بیش از گذشته افزایش می‌یابد.

در صورتی که آمریکا نتواند سلطه و نفوذ مستقیم در افغانستان به دست آورد، سناریوی بعدی آن ایجاد آشوب و بی‌ثباتی در افغانستان و منطقه خواهد بود. اوضاع نه تنها در افغانستان بلکه در سراسر جهان آستان تحولات خطرناک است و افغانستان همچنان یکی از کانون‌های اصلی رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی باقی مانده است. تجربه دو دهه گذشته به روشنی نشان داده که هرگونه تجاوز و مداخله امپریالیستی افغانستان را به ویرانه و میدان تاخت‌وتاز گروه‌های ارتجاعی، از جمله طالبان، بدل کرده است. تجاوز احتمالی بعدی - هرچند احتمال آن پایین است - چه به نام «مبارزه با ترور» و چه به بهانه «مهار چین»، بار دیگر مردم تحت ستم افغانستان را قربانی اصلی بازی‌های امپریالیستی و جنگ نیابتی قدرت‌های بزرگ خواهد ساخت. بنابراین تنها راه‌هایی، مقاومت قاطع و مستقل در برابر هر نوع تجاوز خارجی و همزمان مبارزه با ارتجاع داخلی است.